

هو العليم

بررسی مساله تعدد زوجات و ازدواج موقت (1)

سلوک خانواده - قم - جلسه ۹

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

حرکت به‌سوی کمال برجسته‌ترین قوانین فطری در موجودات

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

«راه و ممشای خودت را براساس دین حنیف قرار بده، دینی که پاک است؛ از هر آلودگی مبرا و معزّا است، این دین، همان فطرت انسان است که خدای متعال این فطرت را در وجود هر انسانی قرار داده است و این پیروی براساس قوانین فطری است. قوانین فطری قوانینی است که قابل تغییر نیست.»

از زمانی که حضرت آدم علی نبیّنا و آله و علیه السلام خلق شده است، این قوانین در وجود او به ودیعه گذاشته شده بود، همین‌طور افراد بعد از او و زراری او تا زمان ما و تا هنگامی که انسان و آدمی از این نسل به‌وجود می‌آید، این مسئله فطرت در وجود او نهفته شده و باید بر این اساس حرکت کرد.

من‌باب‌مثال قبح دروغ، این یک مسئله فطری است؛ در زمان حضرت آدم این‌طور بوده و بعدش هم به همین کیفیت بوده و الآن و بعد از این زمان هم به همین وضع خواهد بود؛ کمک به هم‌نوع، این از قوانین فطری است؛ مساعدت به هم‌نوع از قوانین فطری است؛ انفاق و ایثار از قوانین فطری است؛ حرکت به‌سوی کمال، از اولین و برجسته‌ترین قوانین فطری است، هر ناقصی می‌خواهد خودش را به کمال برساند و این مسئله در ناموس عالم خلق، وجود دارد، فقط اختصاص به انسان ندارد.

اگر یک دانه و بذر سیب در روی زمین بیفتد شروع می‌کند خودش را به مراتب کمالی برساند و همین‌طور نمی‌ماند، در صورتی‌که شرایط برای او آماده بشود، آب به او داده بشود، خورشید بر او بتابد، زمینه، زمینه مساعدی باشد، این دانه سیب، خود را متوقف نمی‌کند، شما بعد از سه روز می‌آید و می‌بینید که سبز شده است، شما یک گندم را وقتی که در همین ظرف‌های عادی بگذارید و به آن مقداری آب بدهید، بعد از دو یا سه روز می‌بیند که این گندم جوانه می‌زند، گندم می‌گوید: من باید به سمت کمال حرکت کنم. این قانون، قانون فطری است؛ یعنی در نظام تکوین، مسئله حرکت به سوی کمال نهفته شده است، تمام وجودات دارند خودشان را به مرتبه کمالی می‌رسانند، وقتی که یک دانه سیب دارد به گیاه تبدیل می‌شود، آن گیاه بالا می‌آید، رشد می‌کند و تبدیل به یک درخت می‌شود و آن درخت میوه می‌دهد، پس این دانه سیب به مرتبه کمال خودش رسید.

همه موجودات در نظام عالم برای رسیدن به مرتبه کمال و همان مرحله کمالی خودشان در تکاپو و در تلاش هستند، انسان هم از این قاعده مستثنی نیست. اگر هیچ عاملی، هیچ سببی و هیچ منبّه‌ی انسان را متوجه این قضیه نکند، این مسئله در درون انسان، همین‌طور در حال کنکاش و جستجو است که من کیستم و چیستم و برای چه آمده‌ام و به کجا خواهم رفت؟ این مسئله، همان مسئله فطری است. انسانی که خود را محتاج و ضعیف و ناقص می‌بیند، این سوالات را همیشه در درون خود مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. اما چرا خدا یک‌هم‌چنین حرفی را در درون خودش نمی‌گوید که من کیستم و

۱. سوره روم (۳۰) آیه ۳۰.

چیست و به کجا می‌روم؟ چرا؟ چون خدا غنی بالذات است، خدای متعال صمد است، صمد یعنی توپُر. نقطه ضعف در مراتب وجودی پروردگار معنا ندارد؛ نقطه نقصان معنا ندارد. خدای متعال استعداد نیست که به فعلیت برسد، نقص نیست که به کمال برسد، ضعف نیست که به قوه برسد، تمام مراتب وجودی پروردگار ناشی از استغناء ذاتی است، یعنی ذات پروردگار محتاج به غیر نیست، همین‌طور ممکن است اولیاء خدا هم به این مرتبه برسند منتها در سایه عنایات حضرت حق تعالی.

بی‌نیازی امیرالمؤمنین از دیگران و نیاز دیگران به او، دلیل رجحان حضرت است بر دیگران

راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السلام جاهز عبارتی دارد، وقتی که از او سؤال می‌کنند که آیا علی برای خلافت افضل است یا ابابکر و عمر؟ جاهز از علمای اهل تسنن است ولی در اینجا عبارت خوبی دارد، می‌گوید:

غَنَّا عَنْ الْكَلِّ وَ احْتِیَاجُ الْكَلِّ إِلَيْهِ دَلِيلٌ عَلَى رُجْحَانِهِ^۱

«اینکه علی در این عالم از همه بی‌نیاز است [و همه در این عالم به علی نیازمند هستند، این دلیل بر رجحان علی است.]»

خب الان نیاز ما به چیست؟ نیاز ما از نقطه‌نظر علمی منظور است دیگر، یا از نقطه‌نظر مسائل معیشتی و اقتصادی است. از نقطه‌نظر علمی ما محتاج هستیم، ما برای مطالعاتمان محتاج به کتب هستیم، محتاج به تعلیم و تعلم هستیم، برای مسائل و احتیاجات ظاهری، محتاج رفتن به پیش متخصص هستیم، برای بنا، محتاج رفتن به پیش مهندس و بنا هستیم، برای سلامتی محتاج رفتن به پیش طبیب هستیم، برای ساختن درب و پنجره محتاج رفتن به پیش آهنگر هستیم، آیا این‌طور است یا نه؟ اگر الان امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دنیا باشد محتاج به چیست؟ آیا امیرالمؤمنین برای مسائل علمی و فقهی محتاج به کتاب رساله عملیه است؟! آیا امیرالمؤمنین برای مسائل فلسفی محتاج به کتب ملاصدرا و بوعلی است؟! آیا برای مسائل طب و پزشکی محتاج به مطالعه کتاب‌های رازی و قانون بوعلی و طب امروز است؟! هان؟! اگر تمام دنیا در یک طرف جمع بشوند، امیرالمؤمنین هیچ احتیاجی به آنها ندارد و تمام دنیا به او احتیاج دارند، فقیه به او احتیاج دارد، فیلسوف به او احتیاج دارد، طبیب به او احتیاج دارد، مهندس به او احتیاج دارد، مخترع به او احتیاج دارد، مکتشف به او احتیاج دارد، این احتیاج همه به او، این دلیل بر چیست؟ این دلیل بر رجحان است دیگر، رجحان یعنی فضیلت یک امر بر امر دیگری به جهت از جهات. وقتی که امیرالمؤمنین از همه بی‌نیاز است و همه محتاج به او هستند، خب این دلیل بر این است که او بر همه راجح است دیگر.

خدای متعال از همه خلق بی‌نیاز است و همه خلق در وجود و آثار مترتبه بر وجود، محتاج به او هستند، لذا او صمد است و هیچ نقطه نقصی ندارد. فطرت انسان ما را به این مرتبه کمالی می‌خواند چون ما ناقص هستیم، اگر ما هم کامل بودیم خب دیگر تقاضایی نداشتیم، ولی این نقصان و ضعف ما اقتضاء می‌کند که این ضعف را به مرتبه کمال برسانیم، این می‌شود فطرت، این فطرت هم که تفاوت نمی‌کند، فطرت در همه زمان‌ها یکسان است، قوانین فطری در همه زمان‌ها یکی است، قوانین فطری در همه زمان‌ها لازم الاتباع است.

۱. تفسیر البیان، ج ۵، ۵۲۴:

«سُئِلَ الْخَلِيلُ عَنْ أَحَقِّيَّةِ عَلِيٍّ بِالْخَلَافَةِ بَعْدَ النَّبِيِّ مُبَاشَرَةً فَقَالَ: "اِحْتِیَاجُ الْكَلِّ إِلَيْهِ وَ اِسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ الْكَلِّ وَ هَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ هُوَ إِمَامُ الْكَلِّ ...".»

معاد شناسی، ج ۴، ص ۱۱۷:

«و نیز از خلیل سؤال شد: دلیل آنکه علی بن ابی طالب علیه‌السلام امام بر همه است در همه امور چیست؟ در پاسخ گفت: "نیازمندی همه به او و بی‌نیازی او از همه کس".»

بحثی راجع به ازدواج مجدد چه به صورت دائم و چه به صورت موقت

قبل از اینکه به بیان آنچه مربوط به فطرت و آثار و پیروی از آن است، برسیم، باید مسئله‌ای را خدمت دوستان و رفقا عرض بکنم. با توجه به مطالبی که به سمع حقیر رسیده و با توجه به برداشت اشتباهی که شده که حالا در این برداشت اشتباه، یا مقصر شخص من بودم و مطالبی که مطرح کردم، یا اینکه علی‌کُلِّ حال آن‌طور که باید و شاید مسئله و حدود و ثغورش بیان نشده است، و بالاینکه به‌طور کلی وارد شدن در این مسئله برای من مشکل است ولی از آنجایی که علی‌کُلِّ حال این مسئله یک مسئله شرعی است و از نقطه نظر سلوکی و ارتباط سلوکی باید مورد توجه قرار بگیرد، من چاره‌ای ندیدم که امروز این مسئله را مطرح کنم، چون از خیلی از افراد، به‌خصوص در این یکی دو ماه اخیر، مطالبی را شنیدم که احساس کردم باید این مسئله برای رفقا و دوستان، هم از نقطه نظر شرعی و هم از نقطه نظر سلوکی روشن بشود، و آن مسئله ازدواج مجدد است، چه به صورت دائم و چه به صورت منقطع.

در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - آنچه ما از ایشان شنیده بودیم و حتی ایشان نسبت به این مسئله تصریح هم کرده بودند، این بود که ایشان در مسئله ازدواج منقطع و موقت، قدری تأمل می‌کردند و مورد ازدواج موقت را فقط در مواردی می‌دانستند که امکان برای ازدواج دائم نیست، و حتی بسیاری از افراد هم در این زمینه با ایشان صحبت کردند و بالاینکه خود بنده هم راجع به این مطلب با ایشان دو مرتبه به‌طور خیلی مبسوط صحبت کردم و ادله ایشان را راجع به این نظریه خواستم، ولی به نظر می‌رسید که ایشان در بیان بعضی از این موارد دچار یک محذور هستند. عرض کردم که شاید گفته بشود که به‌طور کلی طرح این مسئله در این مجلس چندان ضرورتی ندارد ولی بی‌جهت هم نیست و از آنجایی که راجع به این قضیه مخصوصاً در این یکی دو ماه اخیر خیلی سؤالات مکرری از من شده، چه به صورت نامه و چه به صورت شفاهی، و من احساس کردم که نسبت به این قضیه، خلاف آنچه نظر بنده است، دارد مطرح می‌شود، لذا چاره‌ای ندیدم که دیگر این مسئله را به صورت علنی مطرح کنم، بالاینکه در پاسخ به همین سؤال‌های شفاهی و کتبی که از حقیر می‌شد، بنده نظر خودم را می‌گفتم، ولی به نظر می‌رسد که هنوز این جواب‌ها در اختیار عموم قرار نگرفته است. ما در شرع دو نحوه ازدواج داریم:

یکی ازدواج دائم است که هر شخص می‌تواند تا ۴ زن را به‌نحو دائم در یک زمان اختیار کند،^۱ که البته ازدواج دائم دارای شرایط و تعهدهایی است و طبعاً در ازدواج دائم شرایط سخت‌تری نسبت به ازدواج موقت هست که شوهر و همسر مطلقاً مکلف است که به آن شرائط و تعهدات عمل کنند. دومی ازدواج موقت است که از آن به متعه تعبیر آورده می‌شود.^۲ و این فلسفه ازدواج موقت، فلسفه بسیار مهم و دقیقی است، چون ممکن است که بعضی از افراد نتوانند ازدواج دائم کنند یا اینکه در بعضی از شرایط اصلاً به‌طور کلی ازدواج دائم میسر نباشد، و با توجه به خصوصیات و مسائل تکوینی و غرائضی که خداوند متعال در زن و مرد قرار داده است و همچنین نیاز زن و مرد به یکدیگر از این نقطه نظر، از طرف شارع مقدس ازدواج موقت هم تشریع شده است.

۱. سوره نساء (۴) آیه ۳: ﴿فَإِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ النِّسَاءَ الْمَوْلَاةَ أَوْ الْبَنَاتِ أُولَئِكَ أَصْنَانٌ كَمَا صُنِيَ الْمُؤْمِنُونَ﴾. ۲. سوره نساء (۴) آیه ۲۴: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَّا رَأَيْتُمْ عَلَيْهِ تَرَاضٍ مِنْهُمَا بِهَا حَلَالٌ﴾.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۲۴: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَّا رَأَيْتُمْ عَلَيْهِ تَرَاضٍ مِنْهُمَا بِهَا حَلَالٌ﴾. ۳. سوره نساء (۴) آیه ۳: ﴿فَإِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ النِّسَاءَ الْمَوْلَاةَ أَوْ الْبَنَاتِ أُولَئِكَ أَصْنَانٌ كَمَا صُنِيَ الْمُؤْمِنُونَ﴾.

خب از یک طرف در بسیاری از موارد، شرایط ازدواج به نحو ازدواج مجدد به صورت دائم غیر ممکن است، از یک طرف هم وجود این غرائض و نیازها و احتیاجات یک امر طبیعی است، از یک طرف هم وجود بعضی از کاستی‌ها و کمی‌ها و موانع، این هم یک امر طبیعی است، از یک طرف میزان کمیت زن و مرد که الآن در همه دنیا این قضیه به یک نقطه بسیار مهمی رسیده و به طور کلی می‌شود گفت که تعداد زنان نسبت به مردها به طور متوسط بیش از دو برابر یا نزدیک به سه برابر هستند و با توجه به استعداد و آمادگی مرد برای این مسئله حتی تا سنین بالا - هفتاد سالگی، هشتاد سالگی، نود سالگی - و عدم آمادگی زن برای این مسئله در سنین کمتر از اینکه بخواهد به آن مرتبه بالا برسد، من حیث المجموع این قضیه (لزوم ازدواج مجدد برای مردان) به عنوان یک مسئله واقعی، خودش را نشان می‌دهد.

عدم وجود امر مرحوم علامه طهرانی به کسی برای ازدواج مجدد

در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بعضی‌ها برای این مسئله ازدواج مجدد به عنوان ازدواج دائم به ایشان مراجعه می‌کردند، ایشان در تمام این موارد می‌فرمودند که: «خودتان می‌دانید، ببینید که چه چیزی را به صلاح خودتان می‌دانید و تشخیص می‌دهید.» من به یاد ندارم که خود ایشان در موردی به شخصی امر کرده باشند که ازدواج مجدد کند، یعنی بنده در ارتباط با ایشان که بودم به یاد ندارم که خود ایشان امر کرده باشند که فلانی! شما ازدواج مجدد بکنید! و اگر کسی بخواهد یک هم‌چنین ادعایی را بکند، این ادعا ادعای نابجایی است، چون من در همان سال آخر حیات ایشان که قضیه‌ای پیش آمده بود و یکی از دوستان ایشان مبادرت به ازدواج مجدد کرده بود و در بین اهل بیت و عائله‌اش و...، این مسئله را منتسب به مرحوم آقا کرده بود که ایشان گفتند که ما به این مسئله اقدام کنیم. من در بیمارستان یک شب که در خدمت ایشان بودم از ایشان سؤال کردم که: آیا شما امر کردید که فلانی ازدواج مجدد کنند؟! ایشان فرمودند: «نه‌خیر!» گفتم: الآن این‌طور مطرح است! فرمودند: «همین‌که من از بیمارستان مرخص شدم شما بگویید که آن شخص و خانواده‌اش بیایند در منزل تا مسئله را روبرو کنیم که آیا بنده گفتم یا نه؟!» وقتی که از بیمارستان آمدند، من به آن افراد گفتم که بیایند در منزل و آنها هم آمدند. ایشان جلوی خانم و اهل بیت و بچه‌های آن شخص رو کردند به آن شخص و فرمودند که: «آیا من به شما گفتم که ازدواج مجدد کنید؟!» آن شخص گفت: «نه‌خیر، شما نگفتید.» فرمودند: «پس من نگفته بودم!» گفت: نه! و دیگر ایشان دنبال قضیه را نگرفتند. البته بعد آنها (خانواده آن شخص) گفته بودند که آن شخص در منزل به این نحو [که قضیه به امر مرحوم آقا نبوده است] مطرح کرده است. ولی مرحوم آقا خواسته بودند که در جلوی دیگران این مسئله مطرح بشود که دیگران متوجه بشوند که این قضیه از طرف ایشان (مرحوم آقا) نبوده است.

البته اگر کسی برای ازدواج مجدد اظهار آمادگی می‌کرد، ایشان منع نمی‌کردند، می‌فرمودند که: خودت می‌دانی، ما که جلوی حلال شرعی را نمی‌توانیم بگیریم! چیزی را که خدا حلال کرده است که ما نمی‌توانیم بگیریم که آقا این کار را نکن! خودت می‌دانی، نگاه به وضع خودت بکن، نگاه به وضع خانواده‌ات بکن، نگاه به وضع عائله‌ات بکن.

و در همان زمان مرحوم آقا حتی بعضی از افراد - که حالا اسم نمی‌برم - بعدها در همین ازدواج مجدد دچار مشکلات خیلی زیادی شدند و مسائل، خیلی پیچیده شد و پخش شد و قضایا و ناهنجاری‌هایی پیش آمد و قضیه صورت خیلی نامناسبی پیدا کرد! و در تمام این موارد، خود مسئولین و افرادی که در دور این قضیه بودند، به نحوی می‌خواستند که ردپایی از دستور و امر مرحوم آقا نسبت به ازدواج مجدد پیدا کنند در حالتی که پیدا نشد، چون طرفین مسئله وقتی که پیش مرحوم آقا آمدند و پرسیدند که: «آیا شما به ما اجازه می‌دهید؟» ایشان می‌فرمودند که: «خودتان می‌دانید.» من این قضیه را به یاد دارم که دوباره آمدند و گفتند که: «آیا شما به ما اجازه می‌دهید؟ آیا برای ما صلاح است؟» ایشان فرمودند که:

«خودتان می‌دانید.» دفعه سوم آمدند، باز ایشان فرمودند: «خودتان می‌دانید.» چون آقا می‌دانستند که خب چه مسائلی بعد در جریان است و به آن مشکلات و قضایایی که بعد متوجه این مسئله می‌شود واقف بودند. علی‌کل‌حال اینها ازدواج کردند و ازدواجشان به مشکل برخورد کرد و بعد هم جدا شدند. به هر حال روش و مرام مرحوم آقا به همین نحو بود.

فرهنگ بودن ازدواج مجدد و موقت در صدر اسلام و زمان‌های سابق

در زمان سابق، در صدر اسلام و همین‌طور در سنوات و سده‌های بعد از صدر اسلام تا همین قرن اخیر که این فرهنگ خارج آمد و بعضی از آن خصوصیات و آثارش را برای ما آورد، مسئله ازدواج و ازدواج متعدد و همین‌طور مسئله ازدواج موقت، این مسئله‌ای بود که جزو فرهنگ بود، یعنی ما وقتی که به تاریخ مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که در زمان ائمه علیهم‌السلام و همین‌طور بعد از آنها، کم افرادی بودند که این مسئله ازدواج برای آنها به‌نحو ازدواج واحد و ازدواج متفردی بوده باشد، کم اتفاق می‌افتاد، اغلب افراد ازدواج‌های متعددی داشتند حالا یا به‌صورت دائم یا به‌صورت غیر دائم. و آنچه ما از تاریخ و از ملل و نحل و علم‌الاجتماع، مسائل اجتماعی در نظر داریم، همه حکایت از این مسئله می‌کند که اصلاً در زمان سابق زن بیوه خیلی نادر بوده است، خیلی نادر بوده که زنی که فرض کنید که شوهرش فوت کرده یا از شوهرش جدا شده بعد این زن همین‌طوری تنها باقی مانده باشد، نه! افرادی (مردانی) بودند که اینها می‌آمدند و اینها را تکفل می‌کردند، یعنی با اینها ازدواج می‌کردند حالا یا به‌نحو ازدواج دائم مجدد، نه‌اینکه حالا حتماً فرض کنید که آن عیال اولشان یا خانواده اولشان هم مطلع بودند، نه، چه‌بسا اینکه سال‌ها مطلع نبودند، یک وقت ما مطلع شدیم که همین مرحوم الهی قمشه‌ای - رحمه‌الله‌علیه - که صاحب فلسفه بود، ایشان هم ازدواج دومی کرده و سال‌ها اصلاً عیال اولش از این مسئله خبر نداشته است و بعد از گذشت ده سال برحسب یک اتفاق، عیال اولشان اطلاع پیدا می‌کند که یک ازدواج دومی در کار بوده است.

بسیاری از افرادی را که ما سراغ داریم خب اینها بزرگانی بودند که محل مراجعه افراد بودند، افراد مطمئن و مورد اعتمادی بودند، و طبعاً آنهایی که آبرومند بودند می‌دیدند که اینها افراد مطمئنی هستند، می‌گفتند که خب حالا به‌عنوان سرپناه و فردی که مورد اعتماد است، اشکالی ندارد که یک زندگی را هم تکفل کند. و این یک مسئله متداولی بوده است و ما در زمان ائمه علیهم‌السلام کم سراغ داریم افرادی که اینها ازدواجشان، ازدواج واحدی بوده باشد، اصحاب ائمه، فرزندان ائمه و اصلاً خود ائمه علیهم‌السلام، اینها ازدواج‌های متعددی داشتند و این مسئله به‌عنوان یک فرهنگ بود، همان‌طوری‌که الآن فرض کنید که در بین ما ازدواج واحد فرهنگ شده است که اگر بگویند که فلانی ازدواج دوم کرده، می‌گویند: عجب! چه شده که این مسئله اتفاق افتاده است؟! و فوراً مسئله را به مسائل دیگری سوق می‌دهند! اما در آن زمان به‌طورکلی مسئله عکس بود، این را که من خدمتان عرض می‌کنم برای این است که به‌طورکلی تاحدودی با روند این مسئله آشنا بشوید و نیت من این است که خصوصیات این قضیه قدری بیشتر باز شود تا اینکه به آن مطلب اصلی برسیم که آیا این مسئله برای سالک مضر است یا نه؟ و مقصود مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - از منعی که می‌کردند چه بوده است؟ اینها مطالبی است که خب باید قدری این قضیه باز شود تا اینکه خصوصیات این مطلب به‌چشم بخورد.

بررسی علل نیاز به ازدواج مجدد در یک جامعه

در زمان سابق طبعاً جنگ‌هایی اتفاق می‌افتاد و مرض و مرگ و میر و ناراحتی‌هایی که به‌وجود می‌آمد، مردها بیشتر در معرض این‌گونه حوادث بودند تا زن‌ها، فرض کنید که در جنگی که اتفاق می‌افتاد، اولاً در لشگرکشی‌ها همه مرد بودند، زن‌ها که نبودند، مثلاً در یک لشگرکشی پنجاه هزار نفر

از بین می‌رفتند، یعنی یک‌دفعه در یک جامعه، پنجاه هزار نفر انسان آماده و مستعد برای ازدواج، از بین می‌رفتند! یک‌دفعه جامعه از این افراد خالی می‌شد، در جنگ بین‌الملل دوم، پنجاه و یک میلیون نفر از بین رفتند! التفات می‌کنید؟! پنجاه و یک میلیون نفر، چقدر جمعیت است؟! بیست و دو میلیون نفر فقط از مردم آلمان از بین رفتند، هفده میلیون نفر از فرانسه از بین رفتند، چند میلیون نفر از روسیه از بین رفتند، و از این پنجاه و یک میلیون نفر، حدود چهل و خرده‌ای نفر مرد بودند، حدود هفت یا هشت یا ده میلیون نفر زن بودند، تازه این زن‌ها هم بر اثر بمباران‌هایی بود که بر منازل می‌شد، والا آنچه در صحرا و میدان و معركة جنگ از بین می‌رفتند، همه مرد بودند، یعنی یک‌مرتبه از عرصه اجتماع در دنیا، چهل میلیون مرد کم شد! خب وقتی که ما تاریخ را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که در آن زمان به‌طور کلی جامعه با فقر مرد مواجه بود، فرض کنید که در فرانسه یا آلمان، اصلاً در محلات، در شهرها، در منازل و...، این نیاز به ازدواج مجدد و لو ازدواج متعه، به‌طور غریزی در همه وجود داشت، خب این مسئله‌ای است که ما نمی‌توانیم آن را انکار کنیم، این یک واقعیت است دیگر.

از آن طرف خدا تحمل زن را نسبت به این مسئله بیشتر قرار داده است، یعنی زن در تحمل جدایی و عدم زندگی زناشویی، از مرد قوی‌تر است و مرد احتیاج بیشتری دارد، این هم از این نقطه نظر مزید بر علت است.

تا این سده اخیر، این مسئله وجود داشت و ما در کتب می‌خوانیم که فلان آقا وقتی که فرض کنید که رفت در فلان‌جا، در آنجا یک ازدواج موقت کرد، فلان تاجر وقتی که در فلان شهر وارد شد، در همان چند روزی که در آن شهر بوده ازدواج موقت کرده است. و این یک امر خیلی عادی بوده است، یعنی امر بسیار عادی و سهلی بوده است، البته همه این ازدواج‌های موقت بین مردها با دوشیزه‌ها نبوده خب بالأخره همه قسم زن و همه قسم مرد متناسب وجود داشته است، مثلاً ما بعضی از مسائلی را که مطالعه می‌کنیم اصلاً قدری حیرت می‌کنیم! فرض کنید که می‌بینیم در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و همین‌طور بعد از آن، مردهایی که در سنین ۶۰ سالگی بودند، اینها از دختران ۱۵ ساله خواستگاری می‌کردند! مثلاً ابی‌بکر برای خواستگاری حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها آمده بود!^۱

التفات می‌کنید؟! عمر آمده بود!^۲ حالا نه اینکه این امر غیر متعارفی بوده، نه، خب در آن زمان این مسئله رسم بوده است، همان‌طوری که خود عائشه دختر ابی‌بکر وقتی که به ازدواج پیغمبر درآمد، سنش خیلی کم بود، ده دوازده سالش بود و بعد در منزل پیغمبر بزرگ شد،^۳ و در عین حال ابی‌بکر افتخار می‌کرد که دخترش زن پیغمبر است، نه اینکه فقط عیب نبود، اصلاً افتخار می‌کرد! این را خدمتان عرض می‌کنم تا اینکه ما با فرهنگ مسئله ازدواج مجدد در زمان گذشته آشنا بشویم و بدانیم که این نحوه که الآن در میان ما مرسوم و متداول است و به عنوان یک امر عادی درآمد، در گذشته این‌طور نبوده است، البته الآن باز نسبت به سابق قدری بهتر شده است ولی در سابق خب قضیه اصلاً به‌نحو دیگری بوده است، اصلاً در زمان‌های سابق به این نحو بود که حتی اگر شخصی ازدواج مجدد نداشت این را به عنوان یک عیب تلقی می‌کردند که مثلاً فرض کنید که این شخص عرضه ندارد که دوتا خانواده را اداره کند! یا مثلاً نمی‌خواهد نفعتش به یک کسی برسد، نمی‌خواهد یک خانواده دیگری هم سرپرست

۱. الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم، ج ۱، ص ۱۷۳:

«وَأَسَدَ الْمَرْوِزِيِّ فِي فَضَائِلِ فَاطِمَةَ وَ الْبَلَاذُرِيِّ فِي التَّارِيخِ خَطْبَهَا أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ كُلٌّ مِنْهُمَا: "أَنْتَظِرُ بِهَا الْقَضَاءَ"».

۲. الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۶؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۰۲.

۳. همان.

پیدا کند. و این قضیه به عنوان یک عیب تلقی می‌شد.

مثلاً در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام یک روز حضرت با حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام از منزل بیرون آمدند و رسیدند به امرء القیس که یکی از رؤسای قبایل بود - ظاهراً اگر اشتباه نکنم قبل از خلافت ظاهری حضرت بود - بعد حضرت به عنوان یک امر خلی عادی همان طوری که ما الآن فرض کنید که برای ازدواج به خواستگاری می‌رویم، رو کردند به امرء القیس و فرمودند: چندتا دختر داری؟ گفت: من سه تا دختر دارم، حضرت فرمودند: یکی را به عقد من و یکی را به عقد حسن و یکی را به عقد حسین در بیاور، و در همان جا امرء القیس یکی را به عقد امام حسن و یکی را هم به عقد امام حسین در آورد که این رباب دختر امرء القیس که زوجه امام حسین علیه السلام و مادر حضرت علی اصغر علیه السلام بوده است همین مخدره بوده است.^۱

و ایشان زن بسیار بزرگواری بود! و ایشان همان کسی بود که در بعضی از تواریخ آمده است که از کربلا به مدینه نرفت و بالای سر قبر امام حسین بود تا اینکه از دنیا رفت، یعنی یک سال در آنجا بود، البته آن افراد و قبایل یک سرپناه و اتاقی را برای او درست کرده بودند ولی ایشان حتی در آن اتاق هم نمی‌رفت! یعنی این قدر این زن، زن باوفا و وفاداری بود! و حضرت سیدالشهدا هم ایشان را خیلی دوست داشتند و شعری هم منسوب به سیدالشهدا است:

لَعَمْرُكَ إِنِّي لِأَجِبُّ دَاراً * حَلَّتْ فِيهِ السَّكِينَةُ وَ الرَّبَابُ^۲**

۱. امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۱۱:

«حضرت سیدالشهداء علیه السلام حضرت سکینه و مادرش رباب را بسیار دوست داشتند. رباب دختر امرء القیس بود، و داستان ازدواج وی با حضرت شرح لطیفی را متضمن است. ابو الفرج گوید: ... عَوْف بن خارجه مری گفت: سوگند به خداوند که من نزد عمر بن خطاب در ایام خلافتش بودم که ناگهان مردی أَفْحَجَّ و أَجْلَى و أَمْعَرُ* بر روی شانه‌های مردم قدم‌زن آمد تا در مقابل عمر ایستاد و وی را به خلافت تحیت گفت. عمر به او گفت: "کیستی تو؟!" گفت: "مردی نصرانی هستم! من امرء القیس بن عدی کلبی هستم!" عمر وی را نشناخت.

مردی از میان جمعیت به او گفت: "این صاحب واقعه بکر بن وائل است که در روز فُلَج در جاهلیت آنها را غارت کرد." عمر به او گفت: "اینک مرادت چیست؟!" گفت: "می‌خواهم اسلام اختیار کنم." عمر اسلام را به او عرضه داشت. و او قبول نمود سپس عمر نیزه‌ای طلبید و بر آن پرچی بست و او را بر قبیله قضاچه که در شام بودند امیر کرد. شیخ پیرمرد و محترم پشت کرد در حالتی که پرچم بر بالای سرش در اهتزاز بود. عَوْف که راوی داستان است می‌گوید: و الله من ندیدم مردی را که برای خدا يك رکعت نماز هم نگزارده باشد و وی را بر جماعتی از مسلمین امارت دهند، غیر از او.

علی بن ابیطالب رضوان الله علیه با دو پسرانش حسن و حسین علیهما السلام از مجلس برخاستند تا به او رسیدند. علی علیه السلام به او گفت: "یا عَمَّ! اَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ وَ صِهْرُهُ، وَ هَذَا ابْنَاءُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ مِنْ ابْنَتِهِ وَ قَدْ رَغِبْنَا فِي صِهْرِكَ فَأَنْكِحْنَا!"

"ای عموی من! من علی بن ابیطالب پسر عم رسول الله و داماد او هستم. و این دو نفر، دو پسران من از دختر او حسن و حسین می‌باشند و ما میل کردیم داماد تو شویم تو دخترانت را به نکاح ما در آور!"

فَقَالَ: "قَدْ أَنْكِحُكَ يَا عَلِيُّ الْحَيَاةَ: بِنْتُ امْرِئِ الْقَيْسِ! وَ أَنْكِحُكَ يَا حَسَنُ سَلْمَى: بِنْتُ امْرِئِ الْقَيْسِ! وَ أَنْكِحُكَ يَا حُسَيْنُ الرَّبَابِ: بِنْتُ امْرِئِ الْقَيْسِ!"***

او گفت: "ای علی! من به نکاح تو در آوردم مَحْيَاة دختر امرء القیس را! و به نکاح تو در آوردم ای حسن سلمی دختر امرء القیس را، و به نکاح تو در آوردم رباب حسین دختر امرء القیس را!"

*. أَفْحَجَّ به کسی گویند که چون راه می‌رود جلوی پاهایش به هم نزدیک و پاشنه‌هایش از هم دورتر باشد. و أَجْلَى به کسی گویند که موهای جلوی سرش ریخته باشد، و أَمْعَرُ به کسی گویند که موهایش ریخته باشد.

***. الأغانی، ج ۱۶، ص ۳۶۱.

۲. الأغانی، ج ۱۶، ص ۳۶۱.

لَعَمْرُكَ إِنِّي لِأَجِبُّ دَاراً * تَحَلَّتْ بِهَا سَكِينَةُ وَ الرَّبَابُ**

«یعنی من خانه‌ای را دوست دارم که در آن خانه، سکینه دخترم و رباب در آن باشند.» التفات کردید؟!

یا مثلاً امیرالمؤمنین علیه‌السلام به برادرشان عقیل می‌فرمایند که برای من زنی را از قبيله بنی‌کلاب بگیر که او برای من فرزندی بیاورد که در روز عاشورا فرزندم حسین علیه‌السلام را یاری کنند.^۱ عقیل هم رفت و همین ام‌البین که مادر حضرت ابوالفضل و سه فرزند دیگرش عثمان و... علیهم

السلام بود را برای حضرت آوردند. التفات می‌کنید؟! یعنی اصلاً مسئله ازدواج دائم و متعدد در آن موقع مثل آب‌خوردن بود، یعنی این مسئله یک فرهنگ بود، یعنی یک مسئله عادی بود، خیلی به‌نحو عادی با این مسئله برخورد می‌کردند و افرادی هم که خب طبعاً می‌آمدند و زن این شخص می‌شدند، می‌دانستند که با چه شرایطی رو به رو می‌شوند و آن شخص هم می‌دانست که با چه شرایطی باید با اینها روبرو بشود و طبعاً مسئله عدالت هم وجود داشت.

فرهنگ شدن ازدواج واحد بعد از هجوم فرهنگ غرب به ایران

بعد از هجوم فرهنگ غرب در همین سده اخیر، مسئله عوض شد و این قضیه ازدواج تنها، در میان ما ایرانیان به این‌صورت فعلی درآمده است، البته در کشورهای دیگر مثل کشورهای عربی، در بعضی از آنها هنوز این مسئله (ازدواج مجدد و متعدد) به‌نحو عادی وجود دارد، مثلاً در عربستان این مسئله هست، در کشورهای خلیج هست، ولی در بعضی از کشورها خب این قضیه نیست. حالا بدون ازدواج همه کارها را می‌کنند اما اسم ازدواج مجدد که می‌آید انگار بزرگ‌ترین گناه الان دارد انجام می‌شود! و این مسئله در میان ما ایرانیان آمد و به‌عنوان یک فرهنگ قرار گرفت که از ازدواج دوم خیلی به بدی یاد می‌کنند! مثلاً آن شخص نسبت به این قضیه و مسئله، یک احساس خجالت و احساس کمی می‌کند، احساس می‌شود که شخص از آن قوانین مردی و مردانگی و انسانیت به دور است، این قضیه یک‌هم‌چنین حالتی به خود گرفته است! در حالتی که این مسئله، مسئله‌ای است که در شرع نیست، آنچه در زمان سابق بوده، همان هم در این زمان هست، آن دینی که در زمان سابق بود، آن دین در این زمان هم هست و تفاوتی نکرده است، آن قانونی را که خداوند در زمان سابق قرار داده، همان قانون الان هم وجود دارد و هیچ تفاوتی نکرده است، اصلاً مسئله فرق نمی‌کند، آن خدایی که برای زمان سابق بود همان خدا برای الان هم هست، آیا خدا فرق کرده؟! آیا قوانین خدا عوض شده است؟! نه! قوانین خدا همان است.

فطری بودن ازدواج متعدد

بنابر این آنچه ما در شرع و در روایات داریم و حتی در آیه قرآن هم به این مسئله تصریح دارد، این است که:

﴿فَأَنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنً وَثُلَّةً وَرُبْعَ فَإِنْ حِفْظُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾^۲.

«نکاح کنید با آن زنانی که برای شما مهیا هستند و آمادگی دارند و پاک هستند، دوتا سه‌تا چهارتا، به‌عنوان دائم، اما در جنب آیه دارد: ﴿فَإِنْ حِفْظُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ این زن‌های متعددی را که می‌گیرید، باید در میان آنها رعایت عدالت را بکنید، اگر نمی‌توانید عدالت را رعایت بکنید، یکی

۱. عمدة الطالب، ص ۳۲۷؛ أعيان الشيعة، ج ۷، ص ۴۲۹.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۳.

بگیرید.»

این به این معنی است که مسئله ازدواج متعدد، یک مسئله شهوانی نیست، یک مسئله انسانی است، یک مسئله فطری است. رعایت عدالت باید در میان آنها انجام بشود و این براساس ضرورت است.

من در حدود چهار سال پیش بود که برای دیدن دوستان به لبنان رفتم، در آنجا جلسه‌ای بود که خب بسیاری از دوستان و افراد بسیار فهمیده از مخدرات در آن جلسه بودند، چون گاهگاهی ما در لبنان جلساتی داشتیم، صحبتی داشتیم، سؤالاتی مطرح می‌شد و ما هم به آنها جواب می‌دادیم، یک روز که عده زیادی در آنجا در آن مجلس بودند و جلسه هم در منزل همین خانم حاج ام‌محمد - حفظهاالله - بود. ایشان زن بسیار متقیه و موفقی است و می‌توانم بگویم که از نوادر زن‌هایی است که من تابه‌حال دیدم، زن بسیار نورانی و عالمه و دانشمند و موجب ائتلاف و استیناس طائفه است و عده زیادی از بی‌حجاب‌ها به‌دست ایشان با حجاب شدند و آنها باهم جلساتی دارند و واقعاً من از صمیم قلب دوام عمر و طول بقای ایشان را از خداوند متعال خواستارم، زیرا که می‌بینم فقدان ایشان خلاصه ثلمه‌ای جبران ناپذیر بر عائله و... وارد می‌کند، زن بسیار مؤمنه‌ای است و آثار نورانیت و صلاح از چهره ایشان کاملاً پیدا است - در آن مجلس مخدرات راجع به این مسئله سؤال کردند که فلسفه ازدواج موقت و... چیست؟

من در آنجا اصلاً این مسئله را از دیدگاه سلوکی بحث نکردم، حتی از دیدگاه اسلامی هم بحث نکردم، فقط از دیدگاه یک انسان بحث کردم، اولین چیزی که من در آنجا گفتم این بود که گفتم: من اصلاً مسلمان نیستم، فقط به‌عنوان یک انسان به این مسئله نگاه می‌کنم، به‌عنوان یک انسان نه به‌عنوان یک مسلمان، نه به‌عنوان یک شیعه و نه به‌عنوان یک سالک که آن دیگر بماند، در این مجلس فقط به‌عنوان یک انسان، انسانی که اصلاً دین ندارد ولی عقل و فطرت دارد و این قوانین فطری در وجود او هست، من به این عنوان مسئله را بررسی می‌کنم، و بعد شروع کردم راجع به قضایا صحبت کردن و آمار دادن و بیان وضعیت و اختلافات و اشکالات و مسائلی که در خود لبنان هم وجود دارد! گفتم: چرا راه دور برویم؟ همین‌جا. گفتم: در همین ایران خودمان چقدر در این جنگ از همین جوان‌های خودمان کشته شدند و از بین رفتند و شهید شدند؟ چند سال پیش شخصی از دوستان به اداره آمار رفته بود و برای من آمار گرفته بود، تعداد زن‌هایی که قابلیت ازدواج را دارند ولی ازدواج نکردند، آن زن‌ها دو برابر ونیم تعداد مردهایی بودند که در ایران قابلیت ازدواج را دارند! التفات کردید؟! این دیگر آمار است، یعنی این دیگر مسئله شوخی نیست، خب حالا تکلیف چیست؟!

ما به‌عنوان یک انسان نه به‌عنوان یک مسلمان، به‌عنوان انسان باید با این پدیده چطور برخورد کنیم؟ یا باید بگوییم که اصلاً به این مسئله توجه نکنیم، ما هستیم و زندگی خودمان، و هرچه بر سر بقیه آمد که آمد، عیب ندارد! خب خیال می‌کنم این طرز فکر قدری از انسانیت به دور باشد! [یا باید برای این مسئله راه حلی پیدا کنیم.]

من در آنجا این مطلب را مطرح کردم که آیا موت و حیات به‌دست ما است؟! آیا مرگ‌ومیر به‌دست ما است؟! آیا حوادثی که اتفاق می‌افتد به‌دست ما است؟! اینها که به‌دست ما نیست. گفتم: زن جوانی که این زن در سنین جوانی، به‌واسطه حادثه‌ای شوهرش را از دست می‌دهد - اتفاقاً در همان مجلسی هم که ما صحبت می‌کردیم چند نفری بودند که شوهرشان را از دست داده بودند - و شوهرش را هم دوست داشته، به‌هم علاقه داشتند و عشق می‌ورزیدند و زندگی آنها هم زندگی خوبی بوده ولی این زندگی را به‌واسطه یک امر و تقدیر الهی، نه به‌واسطه سوء اختیار خودش، از دست می‌دهد، این زن چه گناهی کرده که باید تا آخر عمر همین‌طور تنها بماند؟! خب این مسئله‌ای است [که باید برای آن فکری بکنیم.] و اگر ما خودمان را جای او بگذاریم و او را به‌جای خود بگذاریم، آن وقت چه قضاوتی می‌کنیم؟ آن وقت کار مشکل می‌شود! هان!

شخصی به‌عنوان یک انسان، یک انسان یهودی، اصلاً یک کمونیست ولی کمونیستی که عقل

دارد، کمونیستی که دلسوز است، کمونیستی که هم‌نوع خودش را می‌خواهد، کمونیستی که اهل انفاق است، اهل ایثار است و می‌خواهد که سایر خصوصیات انسانی را در وجود خودش بی‌آورد، او با این پدیده چطور برخورد می‌کند؟! آیا می‌گوید که این مسئله را رها کن، مُرد که مُرد، من باید زندگی خودم را داشته باشم؟! و آن زن هم نسبت به مرد یک‌هم‌چنین حالی را داشته باشد که بگوید بگذار این مرد همان‌جا تنها باشد، به جهنم! خب آیا فکر این را نمی‌کنی که یک روز همین قضیه به سر خودت بیاید؟! خب یک وقت ممکن است که بگویم تقدیر است و باید صبر کرد، خب این صبر به چه معنایی است؟! یعنی آیا یک نفر باید چهل سال در انتظار و در حسرت یک سرپناهی باشد که بتواند او را تکفل کند و این را از او منع کنند؟! آیا این انسانیت است؟! من گمان نمی‌کنم اصلاً این انسانیت باشد! در حالی‌که انسان می‌تواند او را تکفل کند، محبت کند، احساس اطمینان کند بدون اینکه به زندگی او هم لطمه بخورد، هان! انسان می‌تواند این کار را انجام بدهد.

علت عدم اقدام مؤلف محترم نسبت به ازدواج مجدد

یکی از افرادی که در آنجا بود از من سؤال کرد که شما چرا خودتان نسبت به این قضیه اقدام نکردید؟! - من همه موارد و خصوصیات را عرض می‌کنم - آنچه من در آن موقع به ایشان گفتم و خب وضعیت فعلی من هم همین است و تفاوتی نکرده، آن این است که هر شخصی سعه و ظرفیت و نفسی دارد، من نمی‌توانم آهن یا چدن یا دیوار باشم و نسبت به مسائل و جریاناتی که می‌گذرد بی‌تفاوت باشم، من در وجود خودم احساسی که دارم این است که اگر احساس کنم فردی به من تعلق دارد، فکرم نمی‌تواند از این قضیه فارغ و راحت باشد، نمی‌توانم بی‌تفاوت باشم گرچه او را هم نبینم، آن وقت این مسئله، این مقدار اشتغالی را که برای من ایجاد می‌کند، این روی کار و تکلیفی که برعهده من گذاشته شده اثر می‌گذارد، من در اینجا به‌صراحت می‌گویم که فرض کنید که اگر الان من در یک‌هم‌چنین موقعیتی نبودم، اگر اهل بحث و تحقیق و مطالعه و... نبودم، اگر این درس و این مسائل نبود، اگر این مسائلی که ما الان به‌نحو تکلیف داریم انجام می‌دهیم نبود، اگر این چیزها نبود، شاید از نظر شرعی یک‌هم‌چنین تکلیفی متوجه خود من هم می‌شد، ولی با توجه به این خصوصیتی که من دارم و با توجه به این مطالعات و اشتغالات و مسائلی که در دور و حول و حوش من می‌گذرد و ذهن من باید در مسائل مختلفی جولان کند - که خب طبعاً خود دوستان هم اطلاع دارند - اگر بخواهد یک‌هم‌چنین مسئله‌ای هم به آنها ضمیمه بشود، طبعاً فکر مرا مشغول می‌کند، و این اشتغال فکری با این مبنا منافات پیدا می‌کند، لذا محذور من این است. البته ممکن است افراد دیگری هم یک‌هم‌چنین محذوری داشته باشند، خب آنها هم همین‌طور.

ازدواج دائم اولی در ازدواج

در زمان مرحوم آقا - رضوان تعالی الله علیه - راجع به این مسئله از ایشان سؤال می‌شد، یک روز ایشان فرمودند که:

ازدواجی که در اسلام هست، این ازدواج، ازدواج دائم است، یعنی اصل اولی در ازدواج، ازدواج دائم است، منتها برای کسانی که ضرورت اقتضا کند و نتوانند ازدواج دائم بکنند، خب ازدواج موقت در اینجا به‌جای ازدواج دائم قرار می‌گیرد، اما اصل ازدواج بر ازدواج دائم است.

ضرر ازدواج مجدد و موقت برای سالک در صورت وجود انگیزه‌های شهوانی

و از آن طرف ایشان مطلب دیگری را هم می‌فرمودند که من الان این مطلب را بیان می‌کنم: مسئله ازدواج برای سالک و برای غیر سالک تفاوت دارد - از اینجا دیگر مسئله دقیق می‌شود و

نتیجه‌گیری در اینجا پیدا می‌شود - مسئله ازدواج ممکن است که برای غیر سالک یک مسئله عادی باشد، خب افراد عادی، اینها ازدواج می‌کنند چه دائم، چه متعدد، چه به‌طور منقطع، خب این مسئله به‌نحو عادی است و طبعاً هر کسی هم که ازدواج می‌کند انگیزه‌هایی دارد، ممکن است خیلی از این انگیزه‌ها حتی انگیزه‌های الهی الهی هم نباشد، بالأخره انسان است، حالا احساس می‌کند که می‌تواند فرض کنید که در صورت تعدد زوجه هم زندگی کند، شرع هم که راه را باز گذاشته، پس چرا بخواهد به یکی اکتفا بکند؟ حتی در مورد زن هم همین‌طور، چرا زن بخواهد [بعد از جدا شدن از شوهرش یا فوت شوهرش،] خودش را از نعمتی محروم بکند؟ طبعاً ازدواج‌هایی که انجام می‌شود، این ازدواج‌ها که صد درصد با قصد الهی نیست که فقط برای رضای خدا باشد، نه، ممکن است فرض کنید که برای خواسته‌های نفسانی هم باشد، بالأخره اصل قضیه ازدواج مسئله‌ای است که در آن، این جهت هم خوابیده است، حالا ما چه کسی را پیدا می‌کنیم که در اینجا قصدش از این مسئله، صد در صد الهی باشد و بخواهد خدمت و کمکی را به شخصی بکند، نمی‌گوییم نیست ولی کم افرادی هستند که این‌طور باشند، و خب این اشکالی هم ندارد چون خداوند قرار داده و شرع هم اجازه داده، خب ما که نمی‌توانیم کسی را از این قضیه منع کنیم، منتها مطلبی که هست راجع به سالک است، نظر مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بر این بوده است که:

اگر سالک بخواهد ازدواج مجدد و منقطع را براساس مسائل غریزی و شهوانی قرار بدهد، این مسئله نسبت به مسائل سلوکی او لطمه وارد می‌کند.

یعنی اگر سالک بخواهد به مسئله ازدواج به‌عنوان یک مسئله غریزی نگاه کند، [این برای سلوک او خوب نیست.]

یک نفر که خلاصه در این زمینه هم بی‌توفیق نبود، پیش مرحوم آقا رفته بود و وقتی که در این زمینه از ایشان سؤال می‌کند، ایشان می‌فرمایند که:

زن که مانند سیب نمی‌ماند که شما یک گاز بزنید و بعد آن را دور بیندازید! اینکه این‌طور نیست، اگر شما می‌خواهی ازدواج بکنی و زن بگیری، باید او را نگه داری و تکفل کنی و در تحت حضانت خودت در بیاوری، اینکه زن بگیری و فرض کنید که بعد از مدتی او را رها کنی، این مسئله صحیح نیست، این درست نیست.

بنابراین بنا بر مسلک و مکتب ایشان، چنانچه این قضیه برای سالک فقط به‌عنوان یک مسئله شهوانی و نفسانی باشد، این برای سلوک او ضرر دارد، چون این قضیه موجب می‌شود که افکار او از آن مرتبه تنازل پیدا کند و به مراتب نازل افت پیدا کند و پایین بیاید و مقصود از ازدواج و زندگی که برقراری محبت و انس و الفت است و بر آن اساس انسان می‌تواند مدارج را راحت‌تر طی کند و آسان‌تر حرکت بکند، طبعاً این به مسائل غریزی و حیوانی تنازل پیدا می‌کند و او را از ارتقاء باز می‌دارد.

نظر نهایی استاد محترم راجع به ازدواج مجدد و موقت برای سالک

روی این جهت قطعاً ما می‌توانیم بگوییم که چنانچه ازدواج مجدد چه به‌عنوان دائم و چه به‌عنوان منقطع، اگر براساس مسائل غریزی و شهوانی باشد و صرفاً برای خوش‌گذرانی و تفرج و تنوع باشد، این مسئله با سلوک منافات دارد. اما اگر ازدواج به‌واسطه مسائل عقلایی و منطقی باشد، [در این صورت این قضیه منافاتی با سلوک او ندارد. مثلاً] شخصی واقعاً استعداد دارد، آمادگی دارد، [در این صورت اشکالی متوجه این قضیه نیست. اما] فرض کنید که من باب‌مثال حالا من نوعی نمی‌توانم، نفسم، فکرم و ذهنم کشش برای تکفل دوتا زن را ندارد، خب این حال را خدا قرار داده است، حالا من چه کار کنم؟ بیش از یک زن، ذهن من را می‌گیرد، فکر من را می‌گیرد، فکرم را مشغول می‌کند و طبعاً این موجب می‌شود که روی کارم، تحقیق و مطالعه‌ام، اثر منفی بگذارد، اثر سوء بگذارد، خب این طبعاً دلیل برای عدم آمادگی من نسبت به این قضیه است، همان‌طوری که خود مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه -

شخص بنده را از ازدواج مجدد منع کرده بودند و یک دفعه می‌خندیدند و می‌فرمودند: «فلانی! یکی هم برای تو زیاد است!...» و من این را در خودم احساس می‌کنم. اما این مسئله‌ای است که مربوط به من است و ممکن است افراد دیگری این‌طور نباشند، بنده که نمی‌توانم حکمی را که مربوط به من یا مربوط به حال من است، به دیگران سرایت و تسری بدهم و بگویم شما هم مثل بنده باشید! نه! من یک‌هم‌چنین مطلبی را نمی‌توانم بگویم.

آنچه هست این است که چنانچه ازدواج برای مسائل غریزی باشد، این مسئله برای مسائل سلوکی ضرر دارد. التفات کردید؟! اما اگر نه، مسئله غریزی نباشد، بلکه مسئله عقلایی باشد، به‌عنوان کمک باشد، به‌عنوان دستگیری باشد، به‌عنوان مساعدت باشد، واقعاً قصد، قصد الهی باشد و مفسده‌ای هم بر این ازدواج مجدد مترتب نشود - چون یک وقت انسان می‌خواهد به کسی کمک کند اما مسئله بدتر می‌شود، یعنی بدتر از آب درمی‌آید، گاهی اوقات اتفاق می‌افتد که انسان قصد خیر دارد، اما یک‌مرتبه توقعاتی در شخص مقابل پیدا می‌شود که انسان می‌گوید: ما اصلاً از این کار و قصد خیر خود توبه کردیم! - در این صورت این مسئله منافاتی با مسئله سلوک ندارد.

الآن شایع شده است که بنده با ازدواج مجدد مخالف هستم و از افراد عديده‌ای هم این مطلب شنیده شده است، لذا من برای این جهت، این مطلب را خدمتتان عرض کردم، در حالتی که آنچه من با آن مخالفت کردم این بوده که ازدواج براساس مسائل شهوانی و غریزی و تنوع و... باشد، چون وقتی که انسان در این مسائل بیفتد، از آن مرتبه انسانیت پایین می‌آید و در همین عوالم منحط و مادیون - که خب شأن یک انسان نیست که زندگی خودش را در این‌گونه مطالب قرار بدهد - قرار می‌گیرد و طبعاً ذهن از توجه به مبدأ و توجه به بالا باز می‌ماند، این مسئله است، اما اگر نه! شخصی قدرت دارد و می‌تواند تکفل کند و هیچ مشکلی هم برای او نیست، بنده نمی‌توانم او را منع کنم از اینکه بخواهد به این مسئله بپردازد.

خیال می‌کنم که راجع به این مطلب، همین مقدار صحبت کفایت می‌کند. حالا اگر رفقا و دوستان در این مسئله سؤالاتی دارند، سؤالاتشان را مطرح کنند که من حیث المجموع اگر اشکال و شبهه‌ای در ذهن کسی هست، پاسخ داده بشود.

کیفیت صحیح برخورد سالک با ازدواج مجدد

جواب: به‌نظر می‌رسد تنها مشکل در این مسئله، همین است، یا مشکل مهم در این قضیه، همین است، خب بعضی از افراد هستند که این مسئله را تحمل می‌کنند، فرض کنید که اگر به‌نحوی مسئله مختلفی باشد و از دیدگان او دور باشد، رضایت می‌دهند که به این کیفیت انجام بشود. اگر به هر دلیلی اصلاً زن قدرت نداشته باشد، خب بعضی زن‌ها هستند که واقعاً قدرت ندارند، یعنی ممکن است در ارتباط با این قضیه دچار مشکل روحی بشوند، آن‌هم داخل می‌شود در همان مطالبی که خب منع نسبت به آن هست، انسان می‌خواهد یک کار ثواب بکند اما عیال خودش اینجا دچار مشکل می‌شود، نه! در آن موارد هم باید انسان رعایت این جهات را داشته باشد. آن را که من عرض کردم این بود که اگر شخصی بتواند به‌نحوی این مطلب را انجام بدهد که مشکلی به‌وجود نیاید، آیا از نقطه‌نظر سلوکی منع دارد یا ندارد؟ این منظور من است، اما اگر از نقطه‌نظر اجتماعی، از نقطه‌نظر مسائل خانوادگی، از نقطه‌نظر ارتباطات و اصلاً علاقه بین خودش و بین زنش دچار مشکل بشود، من در آنجا بحث نمی‌کنم، در آنجا خودش می‌داند، حالا کسی فرض کنید که می‌خواهد کار خلافی را انجام بدهد، خب به بنده چه ارتباطی دارد؟ یا اینکه می‌گوید من قدرت این را دارم که من باب‌مثال فرض کنید که ازدواج مجدد بکنم بدون اینکه عیال اولم مطلع باشد، این ارتباطی با بنده ندارد، یعنی در این قضیه، مسئله، مسئله شخصی است.

آنچه مدّ نظر من است و از بنده سؤال شده، در ارتباط با مسئله سلوکی است، در صورتی که ازدواج برای تفریح و تنوع و هوسرانی نباشد، در ارتباط با مسئله سلوکی مشکل ندارد. اگر ازدواج برای هوسرانی و وارد شدن در همین مسائل باشد، آن از نقطه نظر سلوکی ضرر دارد ولی اگر چنانچه ازدواج عقلایی باشد، از نقطه نظر سلوکی ضرر ندارد، اما از نقطه نظر ارتباطات، ارتباط با زن و سایر مسائل، آن دیگر اختیار با خود شخص است و من نمی توانم در اینجا تکلیف کنم، چون من که در این زندگی نیستم که حالا تشخیص بدهم که آیا این زن قدرت تحمل را دارد یا ندارد؟ یا اینکه آن شخص ادعا می کند که من می توانم جمع بین این دو مطلب را بکنم، آن دیگر به اختیار خود او بستگی دارد. آنچه مربوط به شخص بنده می شود این است که فقط از نقطه نظر سلوکی مسئله را عرض کرده باشم که آن ازدواج هایی که فقط براساس شهوترانی و کیف و هوسرانی و تنوع است، اینها با سلوک منافات دارد ولی اگر بر این اساس نباشد با سلوک منافات ندارد، حالا سایر مسائل را خود افراد باید در نظر بگیرند.

نحوه برخورد زن درقبال ازدواج مجدد شوهرش

جواب: البته این مسئله خب خیلی مسئله به جایی است و سؤال بسیار پسندیده ای است و این به بخش دیگری از صحبت ما می انجامد که نیاز به پاسخ مفصل دارد و اتفاقاً نظایرش هم در زمان خود مرحوم آقا اتفاق افتاد، خلاصه شخص باید با توکل به خدا و با توجه و با هضم کردن واقعیات در وجود خودش، این مطلب را آسان کند. ببینید! گرفتاری هایی که در این دنیا برای انسان اتفاق می افتد، این گرفتاری ها که فقط اختصاص به این مسئله ندارد، بسیاری از مسائل هست که ممکن است در این دنیا برای انسان اتفاق بیفتد، خدای ناکرده ممکن است برای شخصی، فوت فرزند اتفاق بیفتد، ممکن است برای شخصی، فوت شوهر اتفاق بیفتد، ممکن است برای شخصی، ازدست دادن اموال و... اتفاق بیفتد، همان طوری که ما در آن موارد، مبانی و راه هایی داریم برای اینکه از شدت آن مصیبت و بلیه و اِلم کاسته شود و انسان با توجه به پروردگار و استمداد از او و اینکه همه امور را از خدا می بیند و همه مسائل را به او نسبت می دهد و اینکه خداوند برای او درقبال این مصیبت اجر و پاداش قرار داده است، همان طور که در آیه شریفه می فرماید که: ﴿إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۱ «خداوند به صابرين اجر و پاداش عنایت می کند»، بالأخره با توجه به این مسائل، به نحوی با این قضایا کنار می آید، و ما خودمان این مسئله را دیدیم که چطور فرض کنید که مصیبتی که برای فردی اتفاق می افتد، بعد با یک صحبت و نصیحت می بینیم اصلاً به طور کلی وضعیت و حال این شخص مصیبت زده تغییر پیدا می کند و این مصیبت را به آرامی حل می کند، در این مسئله هم همین طور است، این مسئله هم از این قاعده مستثنی نیست، اگر انسان توجه به پروردگار بکند و این مسئله را به عنوان یک مسئله عقلایی مطرح بکند و اینکه خب بالأخره نسبت به این قضیه گذشتی بکند، حالا شوهرش که برخلاف شرع عمل نکرده، این عمل یک عمل شرعی است ولی خب حالا یک خرده مشکل است، اگر این شخص (این زن) بخواهد تحمل بکند و مسئله را به خدا واگذار بکند و از او برای این مطلب استمداد کند و اینکه در نظر بگیرد که اگر این مطلب نبود شاید مطلب بسیار دردناک تر دیگری برای او اتفاق می افتاد، چون همان طوری که عرض کردم عالم تقدیر که دست ما نیست، یک دفعه ممکن است یک قضیه و اتفاق بدتر و خیلی جانسوزتر و مهم تری از این اتفاق بیفتد، با توجه به اینها ممکن است که انسان این مسئله را برای خودش هضم کند یا اگر نگوییم که صد درصد هضم شود، حداقل از آن شدت مطلب کم کند، با

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰.

توجه به اینکه بالاخره این زمان سپری خواهد شد و عمده‌مطلب ما که اصلاً قابل قیاس با زندگی در این دنیا نیست، در آن طرف این زندگانی، زندگی در آخرت قرار می‌گیرد.

اختلاف خصوصیات افراد در مسائل غریزی و نحوه صحیح برخورد با این‌گونه مسائل

البته حالا من در ضمن صحبت، این مطلبی را هم که این مخدرة مکرمه در اینجا فرمودند، این را به عنوان یک مسئله مطرح می‌کنم، ایشان در اینجا می‌فرمایند که: به‌طور عادی مرد بر ازدواج دوم اقدام نمی‌کند مگر اینکه این به واسطه غریزه باشد و آن مسائل غریزی این مسئله را به وجود بیاورد و طبعاً این مسئله بر روی علاقه و ارتباط بین زن و شوهر اثر می‌گذارد، حالا سؤال در این است که آیا زن می‌تواند مرد را نسبت به این مسئله منع کند و جلوی این مطلب را بگیرد؟ ببینید! مطلب دو صورت دارد:

همان‌طوری که بنده در بین عرایض نسبت به این قضیه عرض کردم که خصوصیتی که خدا در بین افراد قرار داده است، این خصوصیات یکسان نیست، همان‌طوری که از نقطه نظر ظاهر، افراد دارای خصوصیات مختلفی هستند، از نقطه نظر غرائز هم مختلف هستند، چه‌بسا افرادی که نسبت به این مسئله شدت و حرارت زیادی دارند، خیلی اتفاق می‌افتد که مرد نسبت به این مسائل از حرارت و شدت بالایی برخوردار است و زن او اصلاً به این مسئله رغبت ندارد، خب این مشکل چطور باید حل بشود؟ و یا به عکس، ممکن است زن نسبت به این غریزه در شدتی باشد و مرد این مطلب را نداشته باشد، منتها در اینجا منعی که هست این است که زن نمی‌تواند ازدواج مجدد بکند، به جهت اینکه خب به‌طور کلی همه نظام عالم از بین می‌رود و اختلاط میاه و... می‌شود و می‌شود گفت که به‌طور کلی مسئله نسب و... دستخوش این فساد قرار می‌گیرد، اما از نقطه نظر مرد، راه باز است، یا اینکه مسائلی هست، مشکلاتی هست که به واسطه آن مشکلات، زندگی، زندگی سردی است، یعنی زن نمی‌تواند مرد را آن‌طور که باید و شاید نسبت به این مسئله اشباع کند و این یک مسئله مهمی است که الان بسیاری از ناراحتی‌ها و اختلافات خانوادگی بر این اساس دور می‌زند، البته تاجایی که ممکن است انسان می‌تواند به وسیله طرقي، رفع این معزله را بکند، راه‌ها و مسائلی هست که حالا مقداری از غرایز را کم کند: مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در زمان حیات خودشان دستوراتی برای سلاک داشتند مبنی بر اینکه:

خوردن گوشت را کم کنند، غذاهایی که این غذاها، غذاهای حار است و موجب ازدیاد غریزه جنسی است، اینها را کم کنند و نخورند، همین‌طور روزه گرفتن هفته‌ای یک یا دو روز، این موجب تقلیل این مسئله خواهد شد، پرداختن به مسائل عبادات و دوری جستن از مسائل دنیوی و وارد شدن در اینها، نسبت به این مسئله خیلی مؤثر است، دور شدن از مشاهده و دیدن فیلم‌ها و عکس‌ها و تصویرها و تخیلات در این مسئله خیلی اثر مهمی دارد، چون در بعضی از اوقات انسان در اثر اینها، یک نوع تحریک مصنوعی و مجازی برای خودش ایجاد می‌کند، از این نقطه نظر می‌شود مطلب را به نحوی درمان کرد، اما اگر نه! این مسئله غریزی به نحوی باشد که به هیچ‌وجه زن نتواند این مسئله را در شوهر اشباع کند، آن وقت ممکن است این مسئله به صورت یک بیماری در مرد در به وجود بیاید و آن وقت مسئله فرق می‌کند.

علت عدم ازدواج مجدد پیامبر و امیرالمؤمنین در زمان حیات حضرت خدیجه و حضرت زهرا

جواب: البته زن دائم نگرفتند ولی کنیز چرا! حضرت، کنیز گرفتند و در بعضی از موارد اتفاق افتاده است، لذا بنده عرض کردم که در همان موقع این قضیه، یک مسئله متداولی بوده است، اینکه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حیات حضرت زهرا سلام الله علیها زن دیگری نگرفتند، حالا نه اینکه به خاطر وجود حضرت زهرا بوده، نه اینکه حضرت می خواستند و نگرفتند، می توانم عرض کنم که اصلاً به طور کلی امیرالمؤمنین در زمان حضرت زهرا از نظر روحی در وضعیتی بود که حتی اگر زن را می آوردند جلوی او، باز هم نمی خواستند، یعنی حالت نفسی امیرالمؤمنین در آن زمان در وضعیتی بود که با زمان امامت تفاوت داشت و اصلاً شاید بخوایم این طور بگوییم که اصلاً حضرت زهرا هم برای امیرالمؤمنین زیاد بود، یعنی مسئله این طور نبود که مسئله غریزی بوده باشد، آن نحوه ارتباط بین امیرالمؤمنین و حضرت زهرا، اصلاً دیگر جایی را باقی نمی گذاشت که حتی امیرالمؤمنین فکرش را هم نکند و لو فکر صحیح. اما خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم این طور نبودند، البته پیغمبر هم تا زمان بعثت زن دیگری نگرفتند، فقط همان حضرت خدیجه سلام الله علیها بودند، یعنی آن ارتباط بین پیغمبر و حضرت خدیجه به نحوی بود که دیگر جایی را برای این قضیه باقی نمی گذاشت، نه اینکه به خاطر احترام حضرت خدیجه، پیامبر زن دیگری نگرفته باشند، چه بسا شاید حضرت خدیجه هم خودش پیشنهاد می کرد که چرا نمی روی زن بگیری؟! شاید من بتوانم این طور تعبیر بیاورم که پیامبر با آن اشتغال فکری و روحی و...، همان حضرت خدیجه، پیامبر را پر می کرد و دیگر با این نحوه اشتغال اگر قرار بود که ازدواج دیگری هم باشد، شاید بعثت دچار نقصان می شد، و از آن طرف شاید هم آن موقع نبوده و اصلاً پیش نیامده بود، آیا پیغمبر برود در خانه ها را بزند و بفرمایند که کیست که بیاید زن دوم و سوم من بشود؟ نه! و در آیه قرآن کریم هم که داریم که اگر زنی بیاید و خود را به پیغمبر عرضه بدارد، پیامبر می تواند با او ازدواج کند، این آیه در مدینه نازل شد،^۱ خب در آن موقع زن ها می آمدند و تقاضا می کردند که بالأخره با پیغمبر باشند، به خاطر ایمانشان، طبعاً جهت ایمان بیشتر مورد نظر بود چون آن پیغمبری که در ۲۵ سالگی زن ۴۰ ساله را می گیرد، خب این شخص که زن را برای شهوت نمی گیرد، التفات کردید؟! اصلاً مسئله حضرت این نبوده و ممکن است که برای انسان در این مراحل سلوکی یک هم چنین موضوعی پیش بیاید که آن حال را ادراک کند، ادراک کند که چطور در بعضی از اوقات انسان اصلاً نمی تواند به این مسئله رغبت نشان بدهد، اصلاً نفس او نمی کشد، انگار اصلاً از این مرتبه بیرون آمده است. و یک هم چنین مطالبی برای انسان پیدا می شود، لعل اینکه رسول خدا در آن زمان به این نحو بوده، امیرالمؤمنین به یک هم چنین کیفیتی بوده است. اینکه نقل می کنند که امیرالمؤمنین به خاطر حضرت زهرا ازدواج نکرده اند، مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - یک هم چنین مسئله ای را رد می کردند و این را منتفی می دانستند.

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۰: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَلَّتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

ترجمه:

«ای پیامبر، ما همسرانت را برای حلال کردیم؛ چه آنها که حقشان (مهرشان) را داده ای و چه آنها که کنیز تو هستند و خدا به عنوان غنیمت نصیب کرده است، و نیز دختران عمو و دختران عمه و دختران دایی و دختران خاله هایت که با تو مهاجرت کرده اند، همه را برای حلال کردیم، و نیز زن مؤمن اگر خودش را به پیغمبر ببخشد و پیغمبر هم بخواهد با او ازدواج کند، تنها این نکاح بدون مهر برای تو است نه همه مؤمنین. ما می دانیم چه احکامی درباره همسران مؤمنین و کنیزهایشان واجب کرده ایم تا در این باره حرجی بر تو نباشد و خدا همواره آمرزنده رحیم است.» (محقق)

ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با کنیز در جنگ‌ها و...

جواب: البته یک‌هم‌چنین مطلبی در روایت هست^۱ اما آنچه من از خود مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - شنیدم این بود که این روایت را رد می‌کردند، در وقتی که داشتند با مرحوم پدر بزرگ ما - رحمة الله علیه - یعنی پدر والده، در مورد این روایت صحبت می‌کردند، مرحوم آقا این روایت را رد کردند و عبارت ایشان این بود که: «غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ؛ غیرت زن در این موارد کفر است»^۲ و حضرت زهرا برخلاف شرع و دستوری که پدرش داده، نمی‌آیند این مسئله را انجام بدهند. اگر این روایت درست باشد ممکن است در آن موقع فرض کنید که یک بی‌توجهی به نظر حضرت زهرا رسیده و حضرت زهرا برگشته بودند به منزل پدرشان، و آن‌هم حتی امیرالمؤمنین بعد فرمودند که من اصلاً متوجه نشدم که شما در منزل آمدی. اگر این روایت درست باشد این سوء توجه و عدم توجه باعث شده که حضرت زهرا نسبت به این قضیه واکنش نشان داده باشند که این مسئله هم برطرف شده است. اما امیرالمؤمنین علیه السلام در آن وقتی که در منزل بودند فقط با حضرت زهرا سلام الله علیها بودند نه با کسی دیگر. ولی در بعضی از غزوات، در بعضی از جنگ‌ها یا در بعضی از مواردی که امیرالمؤمنین رفتند، داریم که مثلاً کنیزی را در آنجا برای خود انتخاب کردند، در سال حجة الوداع، این قضیه اتفاق افتاده که در یمامه حضرت کنیزی را برای خود انتخاب کردند،^۳ البته مسائلی را که آنها انجام می‌دادند، این مسائل جنبه بشری نداشته و یک ارتباطات و مسائل دیگری در اینجا بوده است، من نمی‌خواهم کار امیرالمؤمنین را توجیه کنم، اصلاً به‌طور کلی این را یک سالک می‌فهمد که وقتی که یک شخص در آن حال سلوکی قرار می‌گیرد، اصلاً نسبت به این مسائل توجه ندارد.

مثلاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ با یهود، در جنگ خیبر بعد از آنکه بر خیبر غلبه پیدا کردند، صفیه دختر آن رئیس قبیله یهود را که حیّ بن اخطب بود، او را به عقد خود درآوردند و با او ازدواج کردند،^۴ خب در این قضیه اصلاً مسئله غریزه در کار نبوده است. اصلاً در آن زمان، زن پیغمبر شدن شرافتی بود که مثلاً فلانی زن پیغمبر است! همان‌طور که گفتم که ابی‌بکر با آن ثروتی که داشته، دختر خودش را به عقد پیغمبر درآورد، دختری که دوازده سیزده ساله بوده است چطور زن مردی شده که در آن زمان پنجاه و خرده‌ای سالشان بوده است، پیامبر وقتی که به مدینه تشریف آوردند پنجاه و خرده‌ای سالشان بود، و حتی این را به‌عنوان افتخار در همه‌جا می‌گفت که من پدر زن پیغمبر هستم! الان سنی‌ها افتخار می‌کنند و می‌گویند که: «ابوبکر والد زوجة النبی؛ پدر زن پیغمبر است!» آن زمان این قضیه یک افتخار بود، یعنی حتی اگر پیغمبر هم نمی‌خواست، به‌خاطر مسائل اجتماعی به این ازدواج تن درمی‌داد که حالا قبیله‌ای است، قبیله مهمی است، این دختر هم پدرش کشته شده، و به‌عنوان ترحم و الفت بین مسلمین و بین یهود، این دختر را به ازدواج پیامبر درمی‌آوردند. و ما نظایر این قضیه را در تاریخ هم سراغ داریم:

مثلاً فرض کنید که در زمان شاه عباس صفوی، وقتی که شاه عباس می‌خواست ازدواج کند دو

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۳؛ مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۴۲.

۲. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۹۱.

۳. «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ وَ غَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيْمَانٌ"»
۴. اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۵۳؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۳۰.

۵. المغازی، ج ۲، ص ۷۰۷؛ الإستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۷۱.

قبیله مهم شیعه در ایران بود: یکی قبیله قزلباش، یکی هم ظاهراً قبیله قراقرلو بود، و این دو قبیله دو قبیله مهم شیعه بودند که در مقابل اهل تسنن می‌ایستادند، گفتند که خب چه کار کنند؟ شاه عباس از کدام قبیله زن بگیرد؟ اگر از این قبیله زن بگیرد خب به آن قبیله دیگر برمی‌خورد، از آن قبیله بگیرد این قبیله می‌گویند چرا؟ تصویب کردند که ایشان یک‌دفعه دوتا دختر از دوتا قبیله بگیرد، یکی از این قبیله انتخاب کردند و یکی هم از آن قبیله، بعد گفتند که حالا اگر عقد یکی را زودتر بخوانند، او به دیگری افتخار می‌کند و می‌گوید که من اول زن شاه عباس شدم! دو نفر عاقد نشستند و در یک‌آن هر دو گفتند: **آنکحْتُ ...**، که در یک‌آن دوتا دختر از دو قبیله قزلباش و قبیله قراقرلو به عقد شاه عباس دربیایند! التفات کردید؟! یعنی این مسئله خب گاهی اوقات جهات اجتماعی داشته، یعنی یک شاه مجبور است برای ازدواج خودش یکمرتبه دوتا زن بگیرد چون در غیر این‌صورت، قبایل در اینجا در تعارض و ... واقع می‌شوند. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم همین‌طور بوده است.

ولی در بعضی از سرایا که امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفتند، داریم که در آنجا کنیزی بود که حضرت آن کنیز را برای خودش گرفتند که موجب اعتراض یک عده هم شد و آنها این مسائل را حمل بر مسائل غریزی و ... می‌کردند و پیش پیغمبر هم آمدند و گفتند: یا رسول الله ما رفتیم جنگ کردیم و علی این کنیز را برای خودش برداشته است! که حضرت ناراحت شدند و خیلی عصبانی شدند و فرمودند: «شما خیال می‌کنید که علی از طرف خودش این کار را انجام می‌دهد؟!»^۱ یعنی ائمه ما و بزرگان، همیشه با این مشکل مواجه بودند، با مسائلی که اجتماع و فهم عرفی از ادراک آنها عاجز بودند و اینها هم چاره‌ای نداشتند، خب چه بگویند؟! فرض کنید که می‌گویند: آقا این حرف‌ها چیست؟! رفتی زن گرفتی دیگر! خب در این‌صورت اینها اصلاً برای این مسئله دندان روی جگر می‌گذاشتند و چیزی نمی‌گفتند. یعنی این قضیه عادی نبود و نظایرش را ما در زمان سابق هم دیده بودیم که یک‌هم‌چنین مسائلی بوده و بسیاری از اینها - همان‌طور که عرض کردم - جنبه الهی داشته و آن جنبه باعث این قضیه شده بود نه مسائل غریزی.

جواب: نه، یک‌هم‌چنین مسئله‌ای را مرحوم آقا رد می‌کردند.

(مسئله سلوکی)

نحوه برخورد صحیح با مسئله ازدواج مجدد از طرف زوجین

مطلبی را که در اینجا نوشتند و این‌هم سؤال بسیار خوبی است، این است که:

جواب: ببینید! افراد در ارتباط با این مسئله متفاوت هستند و همه یک قسم نیستند، یکی ممکن است بگوید که من نسبت به این قضیه صبر می‌کنم و اقدام بر ازدواج نمی‌کنم و می‌تواند خودش را به یک‌هم‌چنین وضعی نگه دارد، خب این شخص در این‌صورت چه بهتر که این کار را انجام بدهد و اثری هم نسبت به خانواده او پیدا نشود، یک وقت هم این قضیه به عنوان یک معطله برای او درمی‌آید، منظور بنده این بود، یعنی یک بیماری که فرض کنید که روی کارش اثر می‌گذارد، در فکرش اثر می‌گذارد، نماز که می‌خواند در نمازش می‌آید، می‌خواهد ذکر بگوید، این قضیه در ذکرش می‌آید، و به‌طور کلی این قضیه باعث یک نوع اشتغال فکری می‌شود که دائماً اعصاب این شخص را مورد تهاجم قرار می‌دهد، اینجا مورد نظر بنده است، در این‌گونه مسائل خب در اینجا ما نمی‌توانیم منع کنیم و

^۱ . اعلام‌الوری، ج ۱، ص ۲۵۳؛ کشف‌الغمة، ج ۱، ص ۲۳۰، با قدری اختلاف در مصادر.

بگویم که حتماً دندان روی جگر بگذار و خودت را به عنوان یک دارو، محروم کن و به هر جا که می خواهی بررسی بررسی! نه! من نمی توانم، یعنی با توجه به اختیارات و با توجه به اجازه ای که شرع داده است، در این صورت من برخلاف شرع نمی توانم منع کنم، در صورتی که یک ابتلا پیش بیاید من نمی توانم شخص را منع کنم، چون در بعضی از اوقات همان طوری که گفتیم مسئله به عنوان یک مسئله مجازی است، یعنی به واسطه ارتباطات، حرف ها، تحریک های مصنوعی و مجازی ممکن است یک هم چنین مسئله ای برای انسان پیدا بشود، خب این دوا دارد، دوایش این است که انسان از مشاهده بعضی از صور خودداری کند، مطالعه نکند، خواندن رمان ها و داستان ها، تمام اینها در روحيات انسان اثر سوء دارد، یا مشاهده بعضی از صور و...، این خواست ها و طلب های مجازی را در انسان به وجود می آورد که اصل این قضیه اصلاً غلط است و اصل این قضیه اصلاً خلاف سلوک است، چه برسد به اینکه تبعاتش موجب این قضیه بشود، ولی یک وقت نه! به طور کلی یک فرد اصلاً غریزاً این طور است، چنانچه نتواند به وسیله ای این راه اعتدال را در پیش بگیرد، در این صورت او را هم نمی توان منع کرد، منتها راهش این نیست که جار و جنجال راه بیندازد، اگر می تواند بدون سر و صدا این کار را انجام بدهد، خب چرا انجام ندهد؟ اگر می شود به نحوی انجام بدهد که مثلاً عیال او مطلع نشود، زندگی او سرد نشود، همان علاقه، همان ارتباط باشد، در این صورت نسبت به این شخص نمی توان منع کرد. اما اگر بتواند به نحوی - همان طوری که عرض کردم - این مسئله را در خودش تعدیل و تقلیل کند که مشکلی پیش نیاید، طبعاً رجحان با آن طرف مطلب است.

لزوم پاسخگویی مرد و زن فقط درقبال خدا نه درقبال جامعه و...

جواب: خب این سؤال شد دیگر، عرض کردم دیگر، ببینید! زن درقبال خدا فقط باید پاسخگو باشد، همان طوری که مرد هم درقبال خدا پاسخگو است، زن باید این مسئله را احساس کند که آیا واقعاً شوهر او احتیاج به زن دارد یا ندارد؟ اگر احتیاج به زن دارد چرا خودش اقدام نکند؟ در سابق بعضی از زن ها خودشان می رفتند و برای شوهرشان دختر یا زن می آوردند که شوهرشان با آنها ازدواج کند، چون می دیدند که شوهر نیاز دارد، بدون اینکه اصلاً از محبت آنها به شوهر کم شود و بدون اینکه اصلاً از محبت شوهر به آنها کم شود، یعنی این مطلب را به عنوان یک مسئله عادی می دیدند، همان طور که حالا وقتی که غذا درست می کند، چطور امکانات را فراهم می کند؟ این هم همین طور، به این نحو انجام می دادند، همیشه زن باید خود را در ارتباط با خدا در زندگی درگیر کند، یعنی بداند که این شب و روز بالأخره می گذرد، این ماه می رود و ماه دیگر می آید، این زندگی بالأخره یک روزی به پایان می رسد، آن وقت اگر چنانچه می توانست در این راستا در همان مسیری که پیغمبر و شرع دستور داده، در آن مسیر حرکت بکند و نکند، روز قیامت باید جواب بدهد، یعنی این مسئله است، این مسئله ارتباط بین خود و بین خدا در محیط عائله او است، اما اینکه اجتماع چه برخوردی با او می کند؟ اجتماع کیست؟ اجتماع چه اجتماعی است؟! آیا واقعاً این اجتماعی که ما الآن داریم اجتماع اسلامی است؟! در همین شهر، در شهرها و جاهای دیگر، در طهران، خب دیگر مسائل اظهر من الشمس است و همه نسبت به اینها اطلاع دارند دیگر، همه کار کردن جایز است اما همین که اسم ازدواج موقت می آید هزارتا لعن و نفرین و این حرف ها نسبت به صاحبش نثار می شود! حالا همین شخص اگر برود زنا بکند زنش هیچ نمی گوید! خب اینکه دیگر بدتر است! خب ازدواج موقت همین است دیگر، فرقی نکرد، منتها آن شرعی بود و تازه برایش ثواب هم می نویسند، این حرام است و او را به جهنم هم می برند. اگر زنا بکند، زن اجازه می دهد ولی اگر بگویند که رفته زن دیگری به نحو شرعی و موقت گرفته، در این صورت با اعتراض و... مواجه می شود! اینها دیگر مسائلی است که خب انسان باید آنها را ارزیابی کند. این مطالبی که خدمتان عرض شد فقط برای رفع شبهه ای بود که در این زمان های اخیر خیلی

من مورد سؤال در این قضیه قرار می‌گرفتم و به نظر می‌رسید که نظر من نسبت به ازدواج مجدد یا موقت، نظر منفی است و من فقط خواستم که این شبهه را برطرف کنم و صریحاً نظر خود را از نقطه نظر شرعی و سلوکی بیان کنم، اما اینکه حالا رفقا و دوستان چه تصمیمی می‌گیرند، این هیچ ارتباطی به شخص بنده ندارد، حتی در بسیاری از موارد من خودم نهی می‌کنم، یعنی خود شخص بنده آن شخص را نهی می‌کنم و می‌گویم که شما برای چه این کار را انجام می‌دهید و چه نیازی دارید؟! و خب افرادی هم هستند که مراجعه می‌کنند و ما با آنها در ارتباط هستیم، چه زن و چه مرد، خب طبعاً انسان که نمی‌تواند خودش را از مسائل تکوینی دور نگه دارد، بالأخره واقعیات، واقعیات است، خیلی صریحاً من خدمت شما عرض کنم که بسیاری از مخدرات، اینها وقتی که به من مراجعه می‌کنند تقاضای شوهر دارند، واقعاً می‌گویند که ما شوهر می‌خواهیم و همین‌طور بعضی از مردها، اینها مشکلاتی را مطرح می‌کنند که خب من می‌مانم که چه بگویم؟! وقتی که شخص می‌گوید من مشکل دارم، آیا من می‌توانم به او بگویم که نه، اقدام نکن؟! خب این شارع یک‌هم‌چنین حق را به من نداده است، خدا و پیغمبر این حق را به من نداده‌اند، بنده که نمی‌توانم بر خلاف مسیر شرع این مطلب را بیان بکنم. از یک طرف هم بالأخره مطلب، مشکل است و آسان نیست و هر قضیه‌ای که اتفاق بیفتد، بالأخره یک طرف قضیه ممکن است که برای او ناراحتی پیدا بشود. حتی‌الامکان آنچه به نظر می‌رسد به‌نحوی است که از این نامایمات کم بشود و از تنش‌ها کاسته بشود و مسئله به‌صورت معقول و منطقی دربیاید، این آن چیزی است که به نظر بنده می‌رسد.

اما خود شخص بنده نسبت به این قضیه به افراد و رفقا، نه پیشنهادی دارم که اقدام بکنند یا اقدام نکنند، این مسئله دیگر مربوط به خودشان و وضعیت خودشان و ارتباطات خودشان با زن و عائله خودشان است، این قضیه از قضایای شخصی است و ارتباطی به شخص بنده ندارد، فقط آنچه را من در این مجلس خواستم که به‌نحو صریح به عرض رفقا و دوستان برسانم این است که چنانچه این مسائل بخواهد در تحت مسائل غریزی واقع بشود و فقط بخواهد استفاده شهوانی و تنوع از این مسئله بشود، این قطعاً با سلوک منافات دارد و منهی است، اما اگر این مسئله بخواهد به‌نحو عقلایی و منطقی و خدایی در اینجا مطرح بشود، آن دیگر خود شخص می‌داند که تا چه حد می‌تواند از عهده این کار بربیاید.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ